

رواسازی خشونت علیه زنان در احادیث مجعول

<?xml encoding="UTF-8">

چکیده

زن در اسلام مورد تجلیل و تکریم فراوانی قرار گرفته و از ارزش و مقام بسیار والائی برخوردار است. با این وجود، در برخی متون دینی روایاتی دیده می‌شود که حداقل به ظاهر نگاهی بدبینانه به زن را تلقی می‌نمایند و حتی در بعضی موارد، کرامت زن را مورد خدشه قرار می‌دهند. این نگاه منفی به زن، معلول عوامل مختلفی است که مهمترین آن، مجعول بودن این‌گونه روایات است. منع کتابت حدیث و نفوذ تفکرات منفی خلیفه دوم بر زنان، از جمله مهمترین مبادی احادیث مجعول، از قبیل اسرائیلات می‌باشد. از این‌رو، لازم است این روایات مورد بررسی سندی و دلالی قرار گیرند. این نوشتار به نحو گزینشی به بررسی بعضی از این روایات که از جهت سندی و دلالی مخدوش هستند، پرداخته و غیر مستند بودن آن‌ها را آشکار می‌سازد. موضوعات کلی این روایات عبارتند از: تنبیه بدنی، آفرینش زن از مرد، فریب شیطان، نهی از علم آموزی، خانه‌نشینی.

واژگان کلیدی:

زن، احادیث مجعول، اسرائیلات، تنبیه بدنی، خانه‌نشینی، آفرینش زن از مرد، شیطان، علم آموزی، کتابت حدیث، خشونت.

بحث شخصیت و حقوق زن حدود یک قرن است که در دنیای غرب وارد مباحث اجتماعی و حقوقی گردیده است اما این مبحث در اسلام بیش از هزار و چهارصد سال پیشینه دارد.

به اعتراف دوست و دشمن، اسلام گام‌های بلند و حیرت‌آوری به سود زن و برای احیای حقوق و شخصیت او برداشت و این گام‌ها را در عصر و زمانی برداشت که در بسیاری از جوامع، زن از کمترین حق انسانی خویش برخوردار نبود، اما اسلام با جرأت و شهامت تحسین برانگیزی در برابر دیدگاه‌ها و آرای رایج زمانه درباره زن ایستاد و از حقوق انسانی وی دفاع نمود و اعلام کرد که زن از شخصیت کامل انسانی برخوردار است و در این جهت هیچ نقصان و کاستی نسبت به مرد ندارد.

برحسب این دیدگاه، میان زن و مرد فرقی در سیر و سلوک معنوی و تحصیل کمالات روحی و ارتباط با پروردگار نمی‌باشد؛ چنانکه در پاداش اخروی میان زن و مرد فرقی نیست. بلکه آنچه ملاک است، ایمان، عمل صالح و تقواست. با این وجود با توجه به دیدگاه والای اسلام نسبت به زن، پاره‌ای از روایات در متون دینی دیده می‌شود که القاکننده نگاه بدبینانه، تحقیرآمیز یا خشونت‌جویانه نسبت به جنس زن است. این گونه روایات ممکن است این ذهنیت را القا نماید که اسلام نگاه وهن‌آمیز نسبت به جنس زن دارد و در عرصه حمایت از حقوق زن موضع منفی و انتقادی دارد. از این‌رو، برای حل این تعارض موجود، میان این‌گونه احادیث از یک‌سو و منزلت زن در آیات و دیگر روایات از سوی دیگر، لازم است این احادیث مورد بررسی سندی و دلالی قرار گیرند. بدین منظور در این

نوشتار پاره ای از این روایات که از جهت سندی مخدوش هستند، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند.

مبادی احادیث مجعول

در دیدگاه شیعیان احادیث پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع)، به عنوان یکی از منابع مهم و معتبر دینی در کنار کتاب خدا، قرآن مجید مطرح است. تنها راه دستیابی به این روایات، مراجعه به کتب روایی است، اما معالاسف در این کتب گرانقدر، همچون بحارالانوار، وسایل الشیعه و...، روایاتی غیرمستند به پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) هم دیده می‌شود. وجود این گونه روایات مخدوش در اصلی‌ترین کتب روایی، بیانگر عدم دقت بزرگوارانی از قبیل علامه مجلسی، شیخ حرعاملی و... نمی‌باشد، بلکه حاکی از مقتضیات آن عصر است؛ زیرا آن‌ها در زمانی به جمع‌آوری احادیث پرداختند که اصل وجود روایات به خاطر وجود خلفای جور در حال از بین رفتن بود، از این‌رو، برای حفظ روایات، با توجه به شرایط بسیار ضیق و سخت آن زمان، تنها توانستند به جمع‌آوری احادیث بپردازند و فرصت این امر را نیافتند که احادیث سره را از ناسره جدا نمایند، بنابراین این وظیفه را محول آیندگان کردند تا با آسیب‌شناسی روایات به احادیث ناب دست پیدا کنند. یکی از موارد آسیب‌شناسی، تشخیص احادیث مجعول است، روایاتی که باب خشونت علیه زنان را گشودند و چهره ای منفی و ناروا از زن ارائه دادند. قبل از بیان این نوع روایات، در ابتدا لازم است مبادی ورود این‌گونه روایات بیان گردد.

الف) منع کتابت احادیث

یکی از عوامل راه یابی روایات مخدوش به مجامع روایی، منع کتابت حدیث از جانب خلفای جور است. آن‌ها به واسطه این عمل نه تنها موجب گشتند که احادیث غیرمستند به پیامبر اکرم (ص)، از جانب صحابه نقل گردد، بلکه باب ورود اسرائیلات به حوزه روایات دینی را گشودند. اسرائیلیات مجموعه روایاتی می‌باشد که از جانب اهل کتاب به ویژه یهودیانی که در ظاهر به اسلام می‌گرویدند، وارد حوزه اسلام شده است؛ به گونه‌ای که بسیاری از این روایات از طریق ارتباط صحابه و تابعین با دانشمندان اهل کتاب و به خاطر اعتماد به گفته‌های آنان، به تدریج در میان مردم شایع گردید و در منابع روایی جای گرفتند. عمده این روایات اسرائیلی، از چند دانشمند یهودی و نصرانی مانند عبدالله بن سلام، کعب الأحبار، وهب بن منبه، تمیم داری و ابن جریج نقل شده است. محمد رشید رضا، صاحب تفسیر المنار معتقد است: از میان کسانی که اسرائیلیات را روایت می‌کنند، وهب بن منبه و کعب الأحبار بدترین، ریاکارترین و نیرنگ‌بازترین آنان هستند، به طوری که هیچ خرافه‌ای نیست که در کتاب‌های تفسیری و تاریخی، پیرامون آفرینش، پیامبران الهی و اقوام آنان، فتنه‌ها، رستاخیز و عالم آخرت آمده باشد، مگر این که اثری از این دو نفر در آن وجود داشته باشد. ورود این‌گونه روایات بر مجامع روایی شیعه، آسیب‌های جبران‌ناپذیری وارد کرده است. از این‌رو، ائمه اطهار (ع) در بیانات مختلفی، به مبارزه با این‌گونه احادیث پرداخته‌اند که به دو مورد آن اشاره می‌گردد:

امام صادق (ع) می‌فرماید: «بعضی از عالمان، به دنبال احادیث یهود و نصارا هستند، تا علم و دانش خود را تقویت و حدیث خود را بسیار سازند، اینان در پایین‌ترین مرتبه دوزخند.»

روزی امام باقر (ع) در حالی که در مسجد الحرام، رو به کعبه نشسته بود به یارانش فرمود: نگاه به کعبه عبادت است، در این هنگام مردی به نام عاصم بن عمر گفت که کعب الأحبار می‌گوید: هر بامداد، کعبه به بیت المقدس سجد می‌کند. امام پرسید: نظر تو درباره سخن کعب چیست؟ وی پاسخ داد: او راست گفته است. در

این هنگام امام خشمگین شد و فرمود: دروغ گفتی، کعب هم دروغ گفته است.

همچنین خلفا با ممنوع کردن کتابت احادیث پیامبر اکرم (ص) و تحت الشعاع قرار دادن اهل بیت پیامبر و بستن در خانه آن‌ها، مردم را به فراگرفتن احادیث شفاهی از صحابه دعوت کردند و همه صحابه را برخوردار از دو ویژگی عدالت و اجتهاد معرفی کردند؛ در نتیجه تمامی سخنان صحابه از پیامبر اکرم (ص)، به عنوان یک سند معتبر شهرت یافت.

علامه طباطبایی در این رابطه سخن بلیغی دارند: «از یک سو، مصادر امور و خلفای وقت در عین حال که در ظاهر از اهل بیت احترام می‌کردند، در باطن امر تا می‌توانستند در تضعیف موقعیت اجتماعی آن‌ها می‌کوشیدند... و کم‌کم امتیاز اهل بیت را از آن‌ها گرفتند؛ از سوی دیگر، روز به روز بر احترام صحابه می‌افزودند... و مردم را در فرا گرفتن حدیث از آن‌ها تشویق می‌کردند... قدر مسلم این است که روح تحقیق علمی در صحابه نبود و تألیف و کتابت در میان‌شان ممنوع و قدغن بود... صحابه به نشر حدیث پرداختند و مصدر تعلیم و تربیت قرار گرفته... چنان که بسیار اتفاق افتاد که مردم برای درک یک نفر صحابی یا اخذ یک حدیث، راه‌های دراز طی می‌کردند، هفته‌ها و ماه‌ها رنج غربت را بر خود هموار می‌کردند. ولی چنان که تذکر دادیم، نبودن روح تحقیق در عامه صحابه از یک طرف و ممنوع بودن بحث و انتشار در معارف دینی از طرف دیگر و قدغن نمودن مقام خلافت از کتابت و تألیف از طرف دیگر و پیدا شدن عده قابل توجهی از ظاهرالاسلام‌های اسرائیلی که اخبار و معارف انبیای سلف را آن‌طور که دلشان می‌خواست، نقل می‌کردند از طرف دیگر و اقبال بیرون از حد و اندازه عموم مسلمین به حدیث و محدثین؛ جمعی از جاه‌طلبان و سودپرستان را برای کسب امتیازات اجتماعی تطمیع نموده و وادار می‌کرد که از هر مصدري باشد و به هر مفهومی باشد، حدیث تهیه کنند یا طبق تمایلات و مقاصد سران امور حدیث جعل کرده و بازاری گرم کنند. این‌ها عواملی بودند که دست به دست داده و حدیث را از ارزش واقعی انداختند... پیغمبر اسلام پیش‌بینی کرده بود که به زودی این گرفتاری دامنگیر عالم اسلام خواهد شد و لذا دستور داده بود، احادیثی را که از وی نقل می‌شود، به کتاب خدا عرضه داشته و پس از آن بپذیرند.»

علامه سید مرتضی عسکری هم در این رابطه می‌گوید: «مسئلاً از همان زمانی که مکتب خلفا، باب نقل حدیث از پیامبر (ص) را مسدود کرد، باب نقل روایات اسرائیلی را به طور کامل بر روی آنان گشود و این امر بدین شکل صورت گرفت که به افرادی مانند تمیم داری نصرانی و کعب الأحبار یهودی اجازه داده شد تا احادیث اسرائیلی را به میل خود در میان مسلمانان گسترش دهند.»

در اثر منع نگارش حدیث و نشر آن بر اسلام و مسلمانان خسارت بزرگی وارد گردید که با آمار و ارقام قابل شمارش نیست. این امر موجب پیدایش هرج و مرج در اعتقادات، اعمال، اخلاق، آداب، جوهره و اصول دین گردید. خلأ حاصل از این عمل، زمینه مناسبی را برای پیدایش بدعت‌های یهودی، یاهوهای مسیحی و افسانه‌های زرتشتی به ویژه از سوی دانشمندان یهود و نصارا به وجود آورد، تا احادیث فراوانی را جعل کنند و آن‌ها را به پیامبران الهی نسبت دهند؛ همچنان که افسانه‌هایی را ساختند و به پیامبر اکرم (ص) نسبت دادند.

ب) نفوذ تفکرات منفی خلیفه دوم بر زنان در تاریخ اسلام

ذهنیت‌ها و دیدگاه‌های منفی برخی از منتقدان درباره زن که در صدر اسلام نیز از نفوذ عمیقی نیز برخوردار بودند، باعث راه‌یابی دیدگاه آن‌ها، در قالب روایات و احادیث معصومین گردید. یکی از این شخصیت‌های ذی‌نفوذ «عمر بن خطاب» خلیفه دوم می‌باشد. وی به گواهی مورخان، به ویژه مورخان اهل سنت دیدگاه منفی و خشونت

آمیزی نسبت به زنان داشته است و نسبت بر آن‌ها فوق العاده سخت گیر و طرفدار خانه نشینی آن‌ها بوده است. به عنوان نمونه به چند روایت و حکایت در این زمینه اشاره می‌گردد:

در روایت آمده است: پیغمبر اکرم (ص) زنان را اجازه می‌داد که به خاطر نیازهایی که دارند بیرون روند و کار خویش را انجام دهند. سوده دختر رمعه، همسر رسول خدا (ص) زنی بلند بالا بود. یک شب با اجازه رسول خدا، از خانه به خاطر کاری بیرون آمد، با اینکه شب بود، عمر بن الخطاب سوده را به خاطر بلند بالایی اش شناخت. عمر در این جهت تعصب شدیدی داشت و همواره به پیغمبر (ص) توصیه می‌کرد، اجازه ندهد که زنان بیرون روند. عمر با لحن خشنی به سوده گفت: تو خیال کردی که ما تو را شناختیم؟! خیر، شناختیم، پس از این در برون آمدن خود دقت بیشتری بکن. سوده از همان جا مراجعت کرد و ماجرا را به عرض رسول خدا (ص) رساند، در حالی که رسول خدا (ص) مشغول شام خوردن بود، طولی نکشید که حالت وحی بر او عارض شد، پس از بازگشت به حالت عادی فرمود: به شما اجازه داده شد، اگر حاجتی دارید بیرون روید.

جاحظ در «البيان و التبیین» از عمر نقل می‌کند: بیشتر به زنها «نه» بگویید، زیرا جواب «بلی» آنان را در خواهش جری تر می‌کند.

در تفسیر کشاف ذیل آیه 53 سورة احزاب آمده است: عمر خیلی علاقمند بود که زنان رسول خدا (ص) در پرده باشند و بیرون نروند.

در سنن ابن ماجه چنین آمده است: «رسول خدا در تشییع جنازه ای شرکت کرد، زنی از کسان متوفی شرکت کرده بود، عمر بر آن زن نهیب زد. رسول خدا (ص) فرمود: ای عمر! او را رها کن، چشم گریان، دل داغدار و عهد قریب است. از این گونه جریان‌ها در تاریخ زندگی عمر زیاد یافت می‌شود.

بنابراین منع کتابت حدیث و نفوذ عمیق تفکرات منفی خلیفه دوم بر مجامع روائی را می‌توان از جمله مهمترین عوامل دانست که موجب گشتند در طول تاریخ، احادیث دروغینی به پیغمبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) منتسب گردد و در لسان علما و سپس عامه جاری شود که در پی آن زنان در طول تاریخ اسلام، حرمان‌هایی را متحمل شدند و خسارت‌های مادی و معنوی زیادی بر آن‌ها وارد گردد. در این نوشتار به نحو گزینشی به بعضی از این احادیث اشاره می‌گردد.

مصادیقی از احادیث مجعول

زن و تنبیه بدنی

در پاره ای از روایات و نیز کتب فقهی، از تنبیه بدنی در صورت عدم اطاعت زن از شوهر سخن به میان آمده است که به چند نمونه اشاره می‌گردد:

- «در تفسیر کلبی از ابن عباس چنین نقل شده است: زنان را به کتاب خدا موعظه کنید و به او بگوئید که از خدا بترسد و از شما اطاعت کند، اگر قبول نکرد با او درشتی کنید وگرنه طوری او را بزنید که بدنش زخم نشود و استخوانش شکسته نشود.»

- «از امام باقر (ع) نقل شده است که منظور از «واضربوهن» در آیه کریمه، زدن با چوب مسواک است.»

- «روایت شده است که عمر همسرش را تنبیه بدنی کرد و به همین خاطر مورد ملامت واقع شد، او در جواب گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: مرد به خاطر زدن همسرش، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد.»

ناقلان این‌گونه احادیث، دلیل صحت آن را تطابق با آیه 34 سورة کریمه نساء معرفی می‌کنند. در این آیه مبارکه آمده است: «و اللاتی تخافون نشوزهن فعظوهنّ و اهجروهن فی المضاجع و اضربوهن»، «اگر شما [مردان] از نافرمانی همسران نگرانید، نخست آن‌ها را نصیحت کنید، اگر فایده نکرد، از همبستری با آن‌ها دوری گزینید و اگر آن هم فایده نکرد، آن‌ها را کتک بزنید.»

نقد و بررسی

ضعف سند

روایات پیشین که بر تنبیه بدنی زن دلالت دارند، از جهت سندی ضعیف هستند. آنچه که در تفسیر مجمع البیان از تفسیر کلبی نقل شده است، سخن ابن عباس است، نه معصوم لذا از حجیت برخوردار نیست. همچنین روایتی که از امام باقر نقل شده است، به دلیل مرسله بودن ضعیف و غیرقابل اعتماد است همین‌طور روایتی که از عمر نقل شده است، ضعیف و غیرقابل اعتماد است؛ زیرا اولاً این روایت مرسله است؛ ثانیاً روایت عمر در نزد شیعه فاقد اعتبار است، به ویژه در مسئله خشونت علیه زنان که بر اساس نقل‌های متعدد تاریخی و روایی، عمر گوی سبقت را از دیگران ربوده است و نماد برخورد خشونت آمیز و نگاه منفی علیه زنان معرفی شده است. از این گذشته، در همان تفسیر قرطبی روایاتی از صحیح مسلم و ترمذی نقل شده است که به صراحت خشونت علیه زن و تنبیه بدنی وی، به طور شدید مورد نکوهش واقع شده است و تنها در صورت ارتکاب زنا، تنبیه بدنی البته به صورت خفیف تجویز شده است.

ضعف محتوا

تنافی با لزوم احسان به زن در آیات و روایات

براساس آیات، اصل در زندگی زناشوئی، رابطه نیکو، سازگارانه و ایثارگرانه است. قرآن کریم با عبارت دلنشین «عاشروهنّ بالمعروف» به صورت یک قاعده، مردان را به معاشرت نیکو و درست با زنان فرمان داده است و حتی آنجا که پای طلاق به میان می‌آید، می‌فرماید: «فأمساک بمعروف او تسریح باحسان»، «نگهداری زن به خوبی و سازگاری یا آزاد کردن او با احسان و نیکی» و در جای دیگر می‌فرماید: «وأتَمروا بینکم بمعروف»، «به نیکی میان خود به مشورت بپردازید.»

این مضمون در روایات متعددی نیز دیده می‌شود که به پارهای روایات نقل شده از پیامبر اکرم (ص) اشاره می‌گردد:

- «أحب العباد الى الله عزوجل احسنهم صنعاً الى عیاله»، «محبوبترین بندگان خدا کسانی هستند که نسبت به خانواده خویش، خوش رفتارترند.»

- «خیرکم خیرکم لأهله و انا خیرکم لأهلی»، «بهترین شما کسی است که نسبت به خانواده خود بهترین رفتار را دارد و من بهترین شما نسبت به خانواده ام هستم.»

- «ألا خیرکم خیرکم لنسائه و انا خیرکم لنسائی»، «بهترین شما کسی است که نسبت به همسر خویش بهترین رفتار را داشته باشد و من نسبت به همسرانم بهترین رفتار را در میان شما دارم.»

- «من صبر علی سوء خلق إمراًته واحتسبه اعطاه الله بكل مره یصبر علیها من الثواب مثل ما اعطى ایوب علی

بلائه»، «هر مردی که بر بد خلقی همسرش به خاطر پاداش الهی، بردباری و شکیبایی نشان دهد، خداوند برای هر بار که صبر می کند به او ثواب ایوب را در مقابل مصائب می دهد.»

روایات فراوانی به این مضمون آمده است که سزاوار است مرد از بدی ها و آزار همسرش بگذرد و به انتقام و خشونت روی نیاورد.

روایات به پیروی از آیه کریمه 34 سورة نساء برخورد فیزیکی نسبت به زن را در هر موردی تجویز نکرده اند. اسلام در صورتی که زن به انجام امور خانه، شیر دادن، پرستاری فرزند و امثال آن اقدام نمی کند، به مرد نه اجازه تنبیه بدنی و نه اجازه برخورد تند و قهرآمیز را داده است؛ زیرا در نگاه اسلام امور فوق وظیفه زن نیست. قرآن کریم می فرماید: «فإن أرضعن لكم فآتوهنّ أجورهنّ»، «اگر فرزند را برای شما شیر دادند، اجرتشان را بپردازید.»

مورد استثنائی

دستور تنبیه بدنی تنها در یک صورت است و آن جایی است که زن به مهمترین حقوق زناشویی یعنی حق استمتاع جنسی و عمل زناشویی گردن نمی نهد و آن را به رسمیت نمی شناسد و بر مخالفت خود اصرار می ورزد و همه راه های دیگر جهت متقاعد کردن وی، برای گردن نهادن به قانون بیفایده باشد، در چنین صورتی چه راه حل دیگری می توان داد؟

در جایی که نصیحت، موعظه و نیز کناره گیری، قهر و امثال آن مؤثر واقع نمیشود یا مرد باید با چنین زنی بسوزد و بسازد که به طور یقین هر چند این رفتار نامشروع نیست اما نمی توان به صورت یک قانون بر مردان الزام کرد یا اینکه اقدام به طلاق نماید که با توجه به مبعوض بودن آن در اسلام و عوارض سویی که برای کانون خانواده به همراه دارد، به هیچ وجه به عنوان بهترین و نزدیکترین راه حل، قابل توصیه نیست یا راه سومی را برگزیند، یعنی مرد راه دادگاه را در پیش بگیرد و از این راه بخواهد مشکل خویش را حلّ و حقّ خویش را استیفا نماید که به طور یقین بهترین راه نخواهد بود؛ زیرا در این صورت اسرار جنسی و مسائل خصوصی زناشویی علنی می گردد و معمولاً یک مرد غیرتمند به آن راضی نخواهد شد. علاوه بر اینکه، وی در صورت عدم اعتراف همسرش برای اثبات ادعای خویش، لازم است اقامه بینه و ارائه شهود نماید که صرف نظر از اینکه در بسیاری از موارد ناممکن است، باعث برملا شدن یک مسئله خصوصی خواهد شد و حتی ممکن است یک مسئله ساده قابل حل به یک مشکل جدی، پیچیده و لاینحل تبدیل گردد. از اینرو در آیه 34 سورة مبارکه نساء و بعضی روایات، از این جهت تنبیه بدنی زن، جایز شمرده شده است؛ اما این جواز به معنای وجوب تنبیه بدنی و نیز به معنای پذیرش هر نوع تنبیه بدنی نمیباشد. بنابراین لازم است در این رابطه دو نکته ذیل مورد توجه قرار گیرد:

الف) دستور تنبیه بدنی در آیه و روایات، از نوع دستورات ارشادی است نه مولوی و تعبدی، یعنی آیه مبارکه و روایات در صدد این نمیباشند که یک راهکار تعبدی و الزامی برای حلّ مسئله خانوادگی ارائه دهند بلکه به دنبال ارائه یک راهکار عقلایی و منطقی هستند. بنابراین، در صورتی که بتوان با راه معقول و کم هزینه تری مشکل را حل کرد، نوبت به تنبیه بدنی نمی رسد و نیز در جایی که مرد می داند، تنبیه بدنی مؤثر نمیباشد، بلکه حتی ممکن است مسئله را پیچیده تر و رابطه را تیره تر و آتش نزاع را شعله ورتر نماید، وی نمی تواند به انگیزه انتقام و عقده گشایی به تنبیه بدنی اقدام نماید.

حتی شاید بتوان گفت، اگر فرهنگ عصر و زمانه به گونه ای باشد که تنبیه بدنی، عملی ناپسند، خلاف شأن، منزلت زن و توهین ناروا نسبت به وی شمرده شود، دلیلی وجود ندارد که به آن توصیه گردد. آنچه در دستورات

ارشادی اصل است، رسیدن به غرض است و راهکار خاصی مداخلیت توقیفی و تعبدی ندارد.

ب) هر چند تنبیه بدنی مجاز شمرده است اما همان گونه که در منابع روایی و فقهی مشخص شده است، این تنبیه باید خفیف و ملایم باشد؛ به گونه ای که نه موجب شکستگی یا جراحت گردد و نه باعث کبودی یا سرخی بدن شود. در غیر این صورت موجب ثبوت حق قصاص یا دیه برای زن خواهد بود. به همین خاطر در متون روایی شیعه و سنی از زدن با چوب مسواک سخن به میان آمده است که بیانگر توصیه اسلام بر نازلترین مرحله ضرب است.

در همین رابطه، کلام بعضی از مفسرین بزرگ بیان می گردد:

علامه طباطبایی (ره) می فرماید: «سه علاج مذکور [در آیه 34]، نساء گرچه با یکدیگر ذکر شده و هر یک با «واو» به دیگری عطف گردیده اند، ولی اموری پشت سر هم و مترتب بر یکدیگر و تدریجی هستند، یعنی اول موعظه، اگر سودی نبخشید دوری گزیدن در بستر، اگر آن هم فایده ای نکرد، زدن (مؤثر میباشد)، دلیل بر اینکه آیه در صد بیان مراتب تدریجی است، این است که امور مزبور به همان شکلی که در آیه آمده است، به حسب طبع تدریجی اند، بنابراین می توان تدریجی بودن را از سیاق آیه فهمید نه از واو. ظاهر معنای دوری کردن در مضاجع، دوری کردن در بستر است مانند پشت کردن به زن و ...، نه دوری از بستر، گرچه مطلق ترک هم خوابگی را نیز می توان از این کلمه اراده نمود ولی بعید است. ... (زنان) با آنکه از شما اطاعت کردند، برای اذیتشان بهانه گیری نکنید و برای این نهی دلیل می آورد که خداوند بزرگ و والاست. یعنی نیرومندی و سختی شما مردان، مغرورتان نکند و به این خاطر بر زنان ستم روا مدارید.»

سید قطب هم در این رابطه می نویسد: در نظر گرفتن هدف آیه از این دستورات اجرایی، مانع از این می شود که این «زدن» به انگیزه اذیت، آزار، انتقام گیری و عقده گشایی باشد، چنان که مانع از این می شود که به انگیزه توهین و تحقیر باشد یا به خاطر تحمیل و اجبار بر زندگی ای باشد که زن بدان خرسند نیست؛ بلکه هدف از زدن تأدیب همراه با عاطفه است، همان گونه که این معنا در مورد برخورد پدر با فرزندان یا مربی با شاگردان مطرح است. واضح است که اینگونه دستورات اجرایی در هنگامی که صلح و سازش میان دو شریک برقرار است، مطرح نمیشود؛ بلکه تنها در موقعی مطرح میگردد که این شراکت در معرض تلاشی و نابودی قرار گیرد و راهکارهای دیگر هم مؤثر مبارکه واقع نمیشود. البته آیه برای دستورات فوق، غایت و فرجامی در نظر گرفته است: «فان أظعنکم فلاتبغوا علیهنّ سبیلاً»، با تحقق این غایت، جایی برای توسل به وسایل باقی نمی ماند. همین دلیل بر این است که مقصود از اطاعت، طاعت پذیرش قانون است نه طاعت ارغام (به خاک مالیدن بینی طرف) و معلوم است که طاعت ارغام نمی تواند برای برپاداشتن کانون خانواده مفید فایده باشد.

مرحوم بحرانی نیز به قول شهید ثانی در این رابطه می گوید:

«شهید در مسالک سخنی نیکو گفته است که در بعضی از روایات، از زدن زنان با مسواک سخن رفته است و شاید حکمتش آن باشد که زن گمان کند شوهر با او مزاح می کند وگرنه با چوب مسواک تأدیب و اصلاح حاصل نمی شود. این سخن نیکوست.»

آفرینش زن از مرد

روایات متعددی بر این مدعا دلالت دارند که زن از یکی از دنده های مرد خلق شده است. به بعضی از این روایات اشاره می گردد:

- «ابوبصیر از امام صادق (ع) در حدیث طولانی نقل کرده است که وقتی آدم را خواب ربود، خدا از دنده چپ آدم که کج و سوی شکم است، حوا را خلق کرده است.»

- «طاووس یمانی از امام باقر پرسید: چرا حوا را حوا نامیدند؟ فرمود: زیرا از دنده موجود زنده، یعنی آدم آفریده شده است.»

- «امام صادق (ع) فرمود: «خداوند آدم را به خواب کرد و از دنده کج او حوا را خلق کرد، وقتی آدم بیدار شد حوا را بر بالین خود دید.»

برخی از مفسران نیز، در تأیید این روایات به بعضی آیات تمسک کرده اند که به یکی از آن موارد اشاره می گردد: «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالاً كثيراً و نساءً»، «ای مردم! بترسید از پروردگارتان، آنکه شما را از یک تن بیافرید و از آن تن، همسر او را آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیار پدید آورد». در این آیه مبارکه عبارت «خلق منها زوجها» درواقع بر اشتقاق وجود زن از وجود مرد دلالت دارد که این تأیید همان چیزی است که در تورات و برخی از روایات آمده است.

نقد و بررسی

ضعف سند

روایات منقول از نظر سند ضعیف می باشند؛ زیرا هر سه روایت مذکور مرسله هستند و نمی توان به روایات مرسله اعتماد نمود. روایات مذکور، به طور دقیق موافق با مطالبی است که در تورات آمده است و از همین جا به خوبی می توان حدس زد که از نوع اسرائیلیات و مجعولات می باشند. در تورات داستان آدم و حوا چنین آمده است:

«خداوند خدا را گفت: خوب نیست که آدم تنها باشد، پس برایش معاونی موافق وی بسازم... خداوند خدا خوابی گران بر آدمی مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد و آدم گفت: همانا این است استخوانی از استخوان هایم و گوشتی از گوشتهایم، از این سبب نساء نامیده شد؛ زیرا که از انسان گرفته شد.»

ضعف محتوایی

دسته ای دیگر از احادیث وجود دارند که معارض با این روایات هستند و مضمون آنها را مورد خدشه و انکار قرار میدهند که به چند نمونه اشاره می گردد:

- ابومقدام می گوید: «از امام باقر (ع) پرسیدم: خدا از چه چیز حوا را آفرید؟ فرمود: دیگران چه می گویند؟ گفتم: می گویند خداوند او را از دنده ای از دنده های آدم آفرید. امام فرمود: دروغ می گویند. آیا خداوند عاجز بود، وی را از چیز دیگری بیافریند؟ گفتم: جانم فدای تو باد! پس وی را از چه آفرید؟ فرمود: پدرم از پدرش به من خبر داد و گفت: پیامبر (ص) فرموده است که خداوند تبارک و تعالی یک قبضه از خاک برداشت و با دست راستش - البته هر دو دست او راست است - آن را به هم زد و از آن آدم را آفرید، سپس قسمتی از خاک باقی ماند و حوا را از آن آفرید.»

- از امام صادق (ع) سؤال شد: «گروهی می گویند حوا از دنده چپ آدم آفریده شد. فرمود: خدا از این نسبت

منزه است. آیا می توان گفت که خداوند توان نداشت، برای آدم همسری بیافریند که از دنده او نباشد و راهی برای سخن ملامت گران باز نگذارد که بگویند انسان با بخشی از بدن خودش ازدواج می کند؟! چرا چنین حکم می کنند؟ خدا میان ما و آنان داوری کند... خداوند عزوجلّ آدم را از خاک آفرید و آنگاه حوا را برای او خلق کرد.» همچنین روایات متعددی به این مضمون وجود دارد که خداوند حوا را از اضافی گل آدم به شکل او بیافرید. این دسته از روایات نه تنها از جهت مضمون و مدلول معارض با دسته اول هستند، بلکه به صراحت مضمون آن ها را هم تکذیب می کنند و آن را مخالف با قدرت و علو شأن حق تعالی می دانند و در حقیقت ساختگی بودن آن روایات را برملا می سازند. بنابراین روایات دسته دوم، ناظر بر روایات دسته اول و مقدم بر آن هستند. علامه مجلسی پس از ذکر اخبار خلقت آدم میگوید: «بدان که مشهور میان مورخین و مفسرین عامه این است که حوا از دنده آدم خلق شده است. بعضی از اخبار ما نیز بر همین معنا دلالت دارد. اما اخبار دیگری بر نفی و ردّ آن دلالت دارد. بنابراین اخبار دسته اول یا باید به دلیل موافقت با عامه حمل بر تقیه شود یا اینگونه تأویل و توجیه شود که حوا از گلی درست شده است که یکی از دنده های آدم از آن خلق شده است.» علامه مجلسی اشکال دیگری را هم بر روایت دوم مطرح مینماید که آن عبارت است از اینکه، اشتقاق «حوا» از کلمه «حیّ» خلاف قیاس است، زیرا «حوا» معتل «واوی» است اما «حیّ»، معتل «یائی» است. عدم تطابق با تفسیر آیه 1 سوره نساء

بسیاری از مفسرین معتقدند که مقصود از کلمه «من» در این آیه، «من اشتقاقیه» نیست بلکه «من نشویه» است. علامه طباطبایی در ذیل آیه فوق می گوید: «منظور این است که زوج این فرد هم مثل خودش از همین نوع است. بنابراین لفظ «من» نشویه است و این آیه همان معنایی را بیان می کند که در آیات 21 روم، 72 نحل، 11 شوری یا جمله «خلق لکم من انفسکم ازواجاً» یا «جعل لکم من انفسکم ازواجاً» به صورت صریح و روشن بیان می دارد و نظیر این آیات است آیه «ومن کل شی خلقنا زوجین»، پس آنچه که در بعضی از تفاسیر آمده است: مراد این است که زوج این نفس از او اشتقاق یافته و از پاره وجود او ساخته شده است دلیلی برآن نیست.»

بنابراین در مجموع می توان گفت آیات قرآن با دسته دوم از روایات سازگارتر هستند و همین امر می تواند مؤید دیگری برای این دسته از روایات باشد.

زن و فریب شیطان

از بعضی روایات- هر چند تعداد آن ها ناچیز است- استفاده می شود که حوا در ابتدا با اغوای شیطان فریب خورد و مرتکب گناه گردید و سپس آدم با اغوای وی فریب خورد و به گناه آلوده شد. به تعبیر دیگر، شیطان چون نتوانست به طور مستقیم مرد را به گناه بکشانند، در ابتدا زن را طعمه و سوسه های خویش قرار داد و سپس با دست وی میوه ممنوعه را به مرد خوراند.

در تفسیر البرهان روایتی به این مضمون آمده است: «هنگامی که خداوند ابلیس را به خاطر امتناع از سجده بر آدم لعنت کرد، به آدم و حوا دستور داد که وارد بهشت شوند و به آن ها فرمود: ای آدم تو و زنت در این بهشت سکونت گزینید و از هر کجای آن هر اندازه که خواستید بهره بگیرید، ولی نزدیک این درخت نشوید. یعنی به این شجره علم که مخصوص محمد و آل محمد است، نزدیک نشوید... این درخت همان چیزی است که هر کس از آن تناول کند، بدون تعلم و اکتساب به علم اولین و آخرین نایل شود... شیطان به قصد فریب ابتدا به نزد آن مرد

آمد و گفت: خداوند شما را از این درخت بازداشت مگر اینکه مبدا فرشته بگردید، اگر از آن تناول کنید، به علم غیب دست می یابید و قدرت فوق العاده پیدا می کنید یا اینکه مبدا جاودانه بگردید و هرگز نمیرید و بر این ادعای خویش سوگند یاد کرد. ابلیس در حالی که خود را در دهان مار جای داده بود، با آدم گفتگو می کرد ولی آدم گمان می کرد که با مار سخن می گوید (آدم به هر حال زیر بار فریب و اغوای شیطان نرفت) وقتی ابلیس از آدم مأیوس گردید، به همان صورت به نزد حوا آمد و گفت: آیا می دانید که این درختی را که خداوند بر شما حرام کرده بود، به خاطر اینکه طاعت او را نمودید، بر شما حلال نمود. نشانه آن این است که فرشتگانی که بر این درخت گماشته شده و حیوانات را از نزدیک شدن به آن منع می کنند، شما را منع نخواهند کرد. در ضمن بدان ای زن، اگر تو پیشدستی کنی و از آن تناول کنی، برای همیشه بر مرد مسلط خواهی شد و امر و نهی او در دست تو خواهد بود. حوا گفت: به زودی گفته تو را آزمایش خواهم کرد لذا به سمت درخت رفت. فرشتگان تصمیم گرفتند او را از نزدیک شدن به درخت بازدارند اما خداوند به آن ها وحی کرد که او را به حال خود واگذارید. شما مأمور هستید تا حیوانات را که دارای عقل و شعور نیستند بازدارید، نه او را که دارای عقل و شعور است؛ عقل و شعوری که حجت الهی است. اگر او اطاعت کرد، مسح ثواب و اگر معصیت کرد مستحق عقاب من خواهد شد. فرشتگان او را به حال خود واگذاشتند. زن گمان کرد که خداوند به این دلیل فرشتگان را از تعرض به او باز داشت که تناول آن درخت بر او حلال شده است و گفت که مار راست می گفت و این گونه فکر می کرد که طرف گفتگوی او مار بود نه ابلیس. زن از آن درخت تناول کرد و سپس رو کرد به آدم و گفت: آیا اطلاع نداری که این درخت بر ما حلال شد، من از این تناول کردم اما کسی متعرض من نشد. اینجا بود که آدم گول خورد و دچار لغزش گردید و از آن تناول کرد.»

نقد و بررسی

ضعف سند

اولاً؛ این روایت به دلیل اینکه از تفسیر امام حسن عسکری (ع) نقل شده است، ضعیف است، چون در صحّت انتساب این تفسیر به امام (ع) هیچ دلیل روشنی در دست نمیباشد. ثانیاً؛ به دلایل متعددی این روایت از اسرائیلیات می باشد، زیرا دقیقاً مطابق با همان چیزی است که در کتاب مقدس (بخش تورات) در داستان آدم و حوا آمده است. در تورات چنین بیان شده است: «خداوند خدا باغی در عدن به طرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت و خداوند خدا هر درخت خوش نما و خوش خوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند... و خداوند خدا، آدم و حوا را فرمود: از همه درختان باغ بی ممانعت بخورید، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار که نخورید، زیرا روزی که از آن خورید هر آینه خواهید مرد... و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود، هوشیارتر بود و به زن گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می خوریم ولیکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید مبدا بمیرید! مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه اش گرفته و بخورد و به شوهر خود

نیز داد و او خورد. آن گاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویش ساختند. آواز خداوند خدا شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم بهار در باغ می خرامید و آدم و زنش خود را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند و خداوند خدا آدم را ندا درداد و گفت: کجا هستی؟ گفت: چون آواز تو را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم، پس خود را پنهان کردم. گفت: چه کسی تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درخت که تو را قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟ آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی به من داد و خوردم. خداوند خدا به زن گفت: این چه کار است که کردی؟ زن گفت: مار مرا اغوا نمود که خوردم... خداوند خدا به زن گفت: درد حمل تو را بسیار افزون گردانم... و به آدم گفت: چون سخن زوجه ات را شنیدی و از آن درخت خوردی پس به سبب تو زمین ملعون شد... خداوند خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردید اینک مبدا که دست خود را دراز کند و از باغ درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده باشد. پس او را از باغ عدن بیرون کرد.»

ضعف محتوایی

تنافی با آیات

آیات قرآن کریم، نه تنها بر مضمون روایت پیشین (اینکه حوا آغاز به تناول کرد و آدم به دنبال او دچار لغزش گردید) دلالتی ندارند بلکه ظهور قریب به تصریح خلاف آن را اثبات میکند. قرآن کریم در داستان آدم و حوا، آنجا که وسوسه و فریب شیطان را مطرح می کند، همه جا ضمیر «تثنیه» می آورد، یعنی هر دو را در یک سطح و به یک اندازه مقصر معرفی میکند:

«و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغداً حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین فازلهم الشیطان عنها فأخرجهم مّا کانا فیه...»، «به آدم گفتیم که تو و همسرت در بهشت سکونت گیرید و هر دو از آن هر جا که خواستید فراوان استفاده کنید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد. پس شیطان هر دو را دچار لغزش کرد و از آنچه که در آن بودند، بیرون کرد.»

«فوسوس لهم الشیطان لیبدی لهم ماوری عنهما من سواتهما و قال مانهاکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدين و قاسمهما ائی لکما لمن الناصحین فدلاهما بغرور فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سواتهما وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة و ناداهما ربهما ا لم أنهکما عن تلکما الشجرة و اقل لکما ان الشیطان لکما عدو مبین قالوا ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکوننّ من الخاسرین»، «پس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را که از اندامشان پنهان بود، آشکار سازند و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده، مگر به خاطر اینکه مبدا فرشته شوید یا جاودانه بگردید و برای آن دو سوگند یاد کرد که من بر شما از خیرخواهان هستم. به این ترتیب آن دو را با فریب راه نشان داد و هنگامی که آن دو از درخت چشیدند، اندامشان (عورتشان) بر آن ها آشکار شد و شروع کردند به قرار دادن برگهای بهشتی بر خود تا آن را بپوشانند و پروردگارشان آن دو را ندا داد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم...، آن دو گفتند: پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیان کاران خواهیم بود.»

ظهور آیات سوره طه بیش از اینهاست، زیرا در این آیات شخص آدم محور عهدشکنی، وسوسه پذیری، نافرمانی و در نهایت توبه گری مطرح می شود: «ما پیش از این از آدم پیمان گرفته بودیم اما او فراموش کرد و عزم استواری بر او نیافتیم... پس گفتیم: ای آدم! این (ابلیس) دشمن تو و همسر توست... ولی شیطان آدم را وسوسه کرد و

گفت: ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت زندگی و ملکی بی زوال راهنمایی کنیم؟ پس هر دو از آن خوردند و عورتشان آشکار گشت... آری آدم، پروردگارش را نافرمانی کرد و گمراه شد. پس پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرفت و هدایتش نمود.»

تنافی با روایات

در برابر این روایت، روایات دیگری وجود دارد که نه تنها اشاره ای به این مضمون ندارند بلکه بر این امر دلالت می کنند که آدم خود بدون تأثیرپذیری از حوا تصمیم به نزدیک شدن به شجره ممنوعه و تناول از آن را گرفت که در این رابطه به یک روایت اشاره می گردد:

«از امام صادق (ع) پرسیدند: آیا بهشت آدم از باغستان های دنیا بود یا آخرت؟ فرمود: از باغستان های دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می کردند و اگر بهشت آخرت بود، هرگز از آن خارج نمی شد. وقتی خداوند او را در بهشت جای داد و از روی جهالت به درخت ممنوعه نزدیک شد، خداوند او را بیرون کرد... ابلیس به نزد آدم (ع) آمد و به او گفت: اگر شما از این درخت تناول کنید، دو فرشته می گردید و به صورت جاودانه در بهشت خواهید ماند و اگر چنین نکنید، شما را از بهشت بیرون می کنند و بر این گفته خویش سوگند یاد کرد... آدم گفته او را پذیرفت، پس هر دو از آن تناول کردند.»

زن و نهی از علم آموزی

در پاره ای روایات، از نویسندگی و علم آموزی زنان نهی کرده است که به برخی از آن ها اشاره می گردد:

- قطب راوندی در لب اللباب از پیامبر (ص) چنین نقل کرده است: «زنان را بر بالای خانه اسکان ندهید، نوشتن به آن ها نیاموزید.»

- کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق (ع) نقل کرده است که پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «زنان را بر غرفه ها اسکان ندهید، نوشتن به آن ها نیاموزید و به آن ها ریسندگی و سوره نور بیاموزید.»

صدوق در خصال از احمد بن قطان از حسن بن علی العسکری از محمد بن زکریای بصری از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از جابر بن یزید جعفی نقل کرده است: «شنیدم که امام باقر (ع) فرمود: برای زنان جایز نیست، سکونت در غرفه ها و نیز یادگیری نوشتن و مستحب است برای آن ها یادگیری ریسندگی و سوره نور و کراحت دارد بر آن ها سوره یوسف.»

نقد و بررسی

ضعف سند

اکثر این روایات از جهت سند ضعیف و غیرقابل اعتماد هستند، به عنوان نمونه روایت قطب راوندی در لب اللباب و صدوق در خصال مرسله است و همچنین به دلیل اینکه برخی از روایات آن غیرقابل قبول هستند، ضعیف است؛ به عنوان مثال، آیت الله خویی درباره احمد بن حسن قطان می گوید: «بعید نیست که این شخص از عامه باشد، چنانکه برخی استظهار کرده اند.»

ضعف محتوایی

آیات و روایات فراوانی است که بر یادگیری علم، ترغیب، تشویق و تأکید دارند و بر فضیلت علم، اهمیت طلب علم، ارزش علما و برتری اهل علم بر اهل عبادت و... دلالت می کنند، همان گونه که آیاتی است که فلسفه بعثت انبیا را تعلیم کتاب و حکمت معرفی می کنند. لسان همه این آیات و روایات به گونه ای است که ابا و امتناع از تخصیص و تقیید دارند. آیا می توان آیات و روایات زیر را مختص به مردان دانست؟!

- «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون»، «آیا آن ها که می دانند با آن ها که نمی دانند برابرند؟»

- «انما یخشی الله من عباده العلماء»، «همانا از میان بندگان خدا، دانشمندان از خداوند می ترسند.»

- «و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً»، «به هر کس که حکمت داده شد، خیر فراوان به او داده شد.»

- «یرفع الله الذین آمنوا و الذین اوتوا العلم درجات»، «خداوند آنان که ایمان آوردند و آنانی که علم داده شدند را درجاتی بالا می برد.»

- «قل رب زدنی علماً»، «بگو پروردگارا بر علم من بیفز.»

آیا می توان گفت روایاتی که ترغیب بر طلب علم از گهواره تا گور یا جستجوی علم تا چین دارند و حکمت را گم شده مؤمن می دانند و علم را به عنوان فریضه بر هر مسلمانی معرفی می کنند و...، اختصاص به مردان دارند؟ از این رو، با توجه به معیار و ملاکی که پیغمبر اکرم (ص) برای تشخیص صحت معرفی نمودند که آن عبارت است از «روایات ما را به قرآن عرضه کنید، در صورتی که مخالف آن باشد، از آن دوری گزینید»، پس به جرأت می توان گفت به فرض این که روایات پیشین بر مذمت طلب علم نسبت به زن دلالت داشته باشند، مخالف با کتاب و سنت هستند، لذا اعتباری برای آن ها نیست.

همچنین آیاتی که بر اهمیت نویسندگی دلالت دارند، مانند آیه «الذی علّم بالقلم» یا «والقلم و ما یسطرون» هرگز نمی تواند مختص برای مردان باشد، بنابراین نمی توان نویسندگی را تنها برای مردان کمال دانست.

از اینرو فقها فتوا داده اند، یادگیری احکام و مسائل دینی بر همگان چه مرد و چه زن واجب است، چنان که یادگیری قرآن و روایات و فهم، درک و تفسیر آن ها بر همگان مستحب و پسندیده است.

گواه دیگر بر این مطلب، الگوبرداری از سیره نبوی، ائمه اطهار و علمای بزرگوار اسلام است. بسیاری از زنان و دختران ائمه اطهار، اصحاب و یاران پیامبر (ص) و همچنین فقها و علمای بزرگ، اهل فضل، دانش، اجتهاد و اجازه حدیث بوده اند و این نشان می دهد که علم آموزی زنان نه تنها ممنوع نبوده بلکه ممدوح و مستحسن هم بوده است.

علاوه بر این، در روایات بالا، آنچه نهی شده است، نویسندگی است، نه علم آموزی و معلوم است که میان آن دو ملازمه ای نمیباشد.

زن و خانه نشینی

مفاد برخی از روایات این است که وظیفه زن خانه نشینی و شوهرداری است، از اینرو حق ندارد، در صحنه های اجتماعی حضور پیدا کند و در امور سیاسی و اجتماعی مشارکت نماید. به چند روایت در این رابطه اشاره می گردد: «لیس علی النساء اذان و اقامة و لا جمعة و لا جماعة و لا عیادة المریض و لا اتباع الجنائز و لا اجهار بالتلبیه و لا الهولة بین الصفا و المروة و لا استلام الحجر و لا دخول الکعبة و لا الحلق»، «از زنان اذان، اقامه، نماز جمعه، نماز جماعت، عیادت مریض، تشییع جنازه، بلند گفتن تلبیه و هروله بین صفا و مروه، استلام حجر الاسود و داخل شدن در کعبه و سر تراشیدن برداشته شده است.»

«النساء عورة احبسوهن فی البيوت»، «زنان باید پوشیده نگه داشته شوند، آن‌ها را در خانه نگه دارید.»
«ادنی ما تكون المرأة من ربها ان تلزم قعر بيتها»، «نزدیکترین حالت زن نسبت به پروردگارش، آن حالتی است که در اندرون خانه خود می‌ماند.»
«خير مساجد نسائك البيوت»، «بهترین مسجدهای زنان، خانه‌هاست.»

نقد و بررسی

با عنایت به آیات و روایات فراوان و نیز سیره عملی پیامبر (ص) و امامان (ع) این دیدگاه به هیچ وجه مورد قبول نمیباشد بلکه بر حسب آن‌ها زن به عنوان یک انسان، همانند مرد در ارتباط با مسائل اجتماعی و سیاسی زمانه خود مسئول است و براساس آن باید در جامعه حضوری مؤثر و فعال داشته باشد. بعضی از این مسئولیتهای مهم به عبارت ذیل می‌باشد:

امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر فریضه بسیار مهم و تعیین کننده در قلمرو امور فردی و اجتماعی است که اختصاص به جنس مرد ندارد و فرد زمانی میتواند به این فریضه مهم بپردازد که حتماً در اجتماع حضور داشته باشد. قرآن کریم می‌فرماید: «مردان و زنان مؤمن همه نسبت به یکدیگر یار و دوستدار هم هستند، یکدیگر را به معروف دستور می‌دهند، از منکر باز می‌دارند، نماز می‌گذارند، زکات می‌دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می‌برند. خدا اینان را رحمت خواهد کرد.»

تبلور عمل به این واجب الهی، در والاترین زن عالم بشریت، حضرت فاطمه زهرا (س) مشاهده میشود. نقش ایشان در عرصه مسائل سیاسی و اجتماعی و خواندن خطبه‌های کوبنده در برابر خلیفه وقت و مسلمانان در مسجد پیامبر (ص) و نیز نقش حضرت زینب و زنان دیگر در نهضت عاشورا و پیام‌رسانی آن در مجامع و مجالس عمومی در کربلا، کوفه و شام بر کسی پوشیده نیست.

همچنین در صدر اسلام هنگام هجرت مسلمانان از مکه به مدینه و حبشه مشاهده میشود که زنها همراه مردان شرکت فعالی داشتند و همانند مردان در برابر شرایط نامساعد جامعه خویش مقاومت کردند و برای حفظ ایمان و تحکیم پایه‌های دین، به هجرت انقلابی و سرنوشت ساز اقدام کردند و نیز از روایات استفاده می‌شود که در میان هسته اولیه یاران حضرت مهدی (عج) در هنگام ظهور، جمع قابل توجهی از زنان حضور دارند و سرانجام آیا به راستی می‌توان نقش بسیار مثبت و مؤثر حضور زنان را در انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی، تظاهرات، راهپیمایی‌ها و نماز جمعه و جماعات در ایران اسلامی و نیز کشورهای دیگر اسلامی را انکار کرد؟

بیعت با حاکم اسلامی

از سیره نبوی، این حقیقت استنباط می‌شود که بیعت کردن با پیامبر و امام که به منزله مشارکت در تعیین سرنوشت اجتماعی و انتخاب نخبگان سیاسی و اجتماعی در دنیای امروز است، اختصاص به جنس مرد نداشته است. زنان نیز با پیامبر (ص) بیعت می‌کردند، یعنی آن‌ها همانند مردان طاعت و فرمانبری خود را با پیامبر در همه مسائل اعلام می‌کردند.

خداوند متعال می‌فرماید: «ای پیامبر! اگر زنان مؤمن نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند که هیچ کس را شریک خدا

قرار ندهند، دزدی و زنا نکنند... و در کارهای نیک از تو نافرمانی نکنند، با آن ها بیعت کن و برای آن ها از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و مهربان است.»

جهاد دفاعی

برطبق دیدگاه فقها، وجوب جهاد دفاعی اختصاص به مردان ندارد بلکه بر همگان چه زن و چه مرد واجب است که در آن شرکت کنند.

جهاد ابتدایی هر چند از زنان برداشته شده است اما باید دانست که اولاً آنچه در فقه اسلامی مطرح گردیده، عدم وجوب پیکار مسلحانه در جهاد ابتدایی بر زن است نه عدم جواز و معلوم است که این حکم از باب ارفاق و تسهیل بر زن است، نه اینکه وی را از یک حق محروم سازد؛ ثانیاً آنچه که از زن برداشته شده است، مشارکت در پیکار مسلحانه است ولی در صورت نیاز جبههها، چه در پشت جبهه یا در خود جبهه یا صلاح دید حاکم اسلامی، آنها موظف هستند در امور خدماتی مانند مداوا، پرستاری مجروحان و بیماران، آشپزی، تهیه پوشاک، با رزمندگان همکاری نمایند. در زمان پیغمبر (ص)، برخی از زنان جهت این امور در جبهه های جنگ حضوری فعال داشتند که به طور یقین حضور آن ها عامل مهم و مؤثری در تقویت جبهه اسلام، تهییج و تشجیع رزمندگان اسلام بوده است که به چند مورد آن اشاره می گردد:

- «ام عطیه انصاری میگوید: من در هفت جنگ همراه پیامبر اکرم (ص) بودم و برای آن ها غذا درست می کردم و مجروحین را مداوا می نمودم و از بیماران پرستاری می کردم.»

- «شخصی از ابن عباس می پرسد: آیا رسول خدا (ص) زن ها را نیز برای جنگ به همراه می برد؟ وی در جواب گفت: آری، پیامبر (ص) زنان را برای جنگ می برد، آن ها را به کار مداوای مجروحان جنگی می گماشت و از غنایم جنگی آن ها را نیز بهره مند می کرد.»

نماز جمعه و جماعت

از روایات متعددی استنباط میشود که در عصر پیامبر اکرم (ص)، زنان مؤمن همانند مردان در مجامع عمومی مانند جمعه و جماعت شرکت میکردند. پیامبر اکرم (ص) پس از مدتی که درب ورودی و خروجی مسجدالنبی برای مردان و زنان یکی بود، دستور می دهد برای زنان درب دیگری قرار دهند که باب النساء نامیده شد و هنوز هم به این نام معروف است. بنابراین روایت مذکور (عدم شرکت در نماز جمعه، جماعت و...) برخلاف سیره نبوی میباشد.

همچنین بر فرض پذیرش روایت مذکور حداکثر این موضوع استنباط میشود که این امور از زنان برداشته شده است، یعنی آن الزام یا انتظاری که در این امور نسبت به مردان وجود دارد، نسبت به زنان وجود ندارد؛ نه اینکه امور فوق بر زنان حرام باشد، به عنوان مثال، آنچه که در فقه اسلامی در مورد شرکت زن در نماز جمعه آمده است، نفی وجوب آن است نه نفی جواز؛ یعنی آن الزام و انتظار اخلاقی و حقوقی که درباره مردان برای شرکت در تشییع جنازه یا رفتن به عیادت مریض و ... وجود دارد، در مورد زنان وجود ندارد. برداشتن این امور همانند برداشت جهاد ابتدایی از زن، از باب ارفاق و امتنان است، نه از باب محروم کردن از حقوق اجتماعی. به تعبیر دیگر، امور فوق که از جنس تکلیف و مسئولیت هستند، از زنان برداشته شده است؛ یعنی همان گونه که آنها از وجوب قضای نماز، روزه والدین و نیز تأمین نفقه خود و دیگران معاف شده اند، از امور فوق نیز معاف شده اند.

با این وجود، آیا می توان گفت شرکت در نماز جمعه و جماعات یا رفتن به عیادت مریض برای زن در صورت رعایت همه آداب، استحباب و ثواب ندارد؟ آیا می توان گفت در صورت رعایت حدود و شرایط، استلام حجر و دخول کعبه برای زنان قابل توصیه نیست؟ از این گذشته چه فرق میان نماز، حج و عمره است؟ اگر خارج شدن زن از خانه و شرکت در جمعه و جماعت برای یک عمل عبادی، مذموم و ممنوع می باشد، به چه دلیل در فقه اسلامی وجوب یا استحباب حج و عمره اختصاص به مردان ندارد و اسلام نه تنها به زنان اجازه شرکت در فریضة عام و جهانی حج را داده بلکه در صورت استطاعت بر آن ها واجب کرده است و به مرد نیز این حق و اجازه را نداده که همسرش را در صورت استطاعت، از شرکت در آن باز دارد. عجیب اینکه شارع مقدس با اینکه مناسک حج و عمره مانند طواف، سعی، رمی جمره و ... به صورت مختلط انجام می شود، باز حکم به وجوب و استحباب آن برای همگان کرده است و عجیب تر اینکه شارع می دانسته که این اختلاط در زمانی صورت می گیرد که مردان به خاطر مُحرم بودن از پوشش درستی برخوردار نیستند و حتی بر زن نیز پوشیدن چهره، پوشیه و نقاب زدن ممنوع می باشد و به تعبیر رسا تر، شارع مقدس عملی را بر زن و مرد واجب یا مستحب کرده است که طبیعت و ساختار آن اقتضا می کند، به صورت جمعی و مختلط انجام گیرد.

طلب علم

در روایات متعددی آمده است، زنان برای سؤال از احکام شرعی، معارف و امور دیگر به نزد پیامبر (ص) می آمدند و مسائل و مطالب خود را بدون هیچگونه واهمه و نگرانی مطرح می کردند و پیامبر (ص) با روی گشاده به جواب آن ها اقدام می کرد و به جهت اینکه از منزل خود بیرون آمده اند نهی نمی کرد. از آنچه گذشت می توان به خوبی معانی روایاتی را که بر لزوم خانه نشینی یا حسن آن دلالت دارند، حدس زد. این دسته از روایات همان معنایی را افاده می کنند که در این آیه بیان شده است: «و قرن فی بیوتکنّ و لا تبرجن تبرّج الجاهلیة الأولى»، «(ای زنان پیامبر) در خانه های خویش قرار گیرید و مانند دوران جاهلیت نخستین به خودنمایی و خودآرایی از خانه بیرون نشوید.»

به طور یقین مقصود از این دستور، زندانی کردن زنان پیامبر اکرم (ص) در خانه نبوده است؛ زیرا تاریخ اسلام به صراحت گواه است که پیغمبر اکرم (ص) زنان خود را به سفر می برد و آنان را از بیرون شدن از خانه منع نمی فرمود؛ بلکه مقصود این بوده که آنها به منظور خودنمایی از خانه بیرون نشوند.

شهید مطهری در مورد این گونه احادیث میگوید: «در کتاب کافی، برخی روایات بدین مضمون نقل شده که توجه مرد به زمین است و توجه زن به مرد، پس زنان را در حصار خانه قرار دهید. خود صاحب کافی (کلینی) معتقد است که مقصود این است که هر چه زودتر آن ها را در حصار ازدواج قرار دهید. ولی یک عده روایات دیگر وجود دارد که ممکن است آن ها را توصیه اخلاقی به مردان نسبت به زنان شمرد که از خطرات تماس با زنان آگاه باشند. صاحب وسائل، این روایات را بر استحباب حمل کرده است... اگر ما بودیم و چنین تعبیراتی (تعبیراتی که در روایات آمده است)، بدون شک آنچه استنباط می شد، بیش از «توصیه اخلاقی» بود، ولی علت اینکه فقها به مضمون چنین جمله هایی فتوا نداده اند، ادلة قطعی دیگر از آیات، روایات و سیره معصومین برخلاف مفاد ظاهر این تعبیرات است و به اصطلاح ظاهر، این جمله ها «معرض عنه» اصحاب است. لهذا این جمله ها حمل به توصیه اخلاقی شده است و ارزش اخلاقی دارد نه فقهی ... آنچه اسلام لاقول به صورت یک امر اخلاقی توصیه می کند، این است که تا حدّ ممکن اجتماع مدنی غیر مختلط باشد.»

وی در جای دیگر درباره حضور زن در اجتماع و مشارکت در امور اجتماعی می گوید: «چنانکه می دانیم، جهاد بر زنان واجب نیست، مگر وقتی که شهر و حوزه مسلمین مورد حمله واقع شود و جنبه صد در صد دفاعی به خود بگیرد. در این صورت همان طور که فقها فتوا می دهند، بر زنان نیز واجب می شود. در عین حال رسول خدا (ص) به برخی از زنان اجازه می داد که در جنگ ها برای کمک به سربازان و مجروحین شرکت کنند. قضایای زیادی در تاریخ اسلام در این زمینه ها هست. بر زنان واجب نیست که در نماز جمعه شرکت کنند، مگر آنکه حضور به هم رسانند. بعد از حضور واجب است شرکت کنند و ترک نکنند. بر زنان واجب نیست که در نماز عید شرکت کنند، ولی از شرکت کردن ممنوع نمی باشند ... پیغمبر اکرم (ص) زنان خود را با قید قرعه با خود به سفر می برد. بعضی از اصحاب نیز چنین می کردند. پیغمبر اکرم (ص) از زنان خود بیعت می گرفت ولی با آن ها مصافحه نکرد. دستور داد ظرف آبی آوردند، دست خود را در آب فرو برد و دستور داد زنان دست خود را در آب فرو برند، همین را بیعت شمرد ... زنان را از تشییع جنازه منع نکرد، گو اینکه آن را لازم هم نشمرد. رسول خدا ترجیح داد، زنان در تشییع جنازه شرکت نکنند. در عین حال در مواد خاصی شرکت کرده اند و احیاناً نماز خوانده اند. در روایات ما آمده است که وقتی زینب دختر بزرگ رسول خدا (ص) وفات کرد، زهرا مرضیه (س) و زنان مسلمان آمدند و بر وی نماز خواندند.» قابل توجه است که مرحوم حرّ عاملی (صاحب وسائل الشیعه) که خود محدّث متبحری است با توجه به مجموع روایات اسلامی می گوید: «از مجموع روایات استفاده می شود که برای زنان رواست که برای مجالس عزّا یا برای انجام حقوق مردم یا تشییع جنازه بیرون بروند و در این مجامع شرکت کنند، همچنان که حضرت فاطمه (س) و نیز زنان ائمه اطهار (ع) در مثل این موارد شرکت می کرده اند. پس جمع بین روایات حکم می کند که روایات منع را حمل بر کراهت کنیم.»

در صحیح مسلم و بخاری نیز از پیامبر اکرم نقل شده است که به زنان خود فرمود: «انّه قد اذن مکن ان تخرجن لحوائجک»، «به شما اجازه داده شده است که برای حوائج خود بیرون بروید.» از مجموع آنچه که در این نوشتار مطرح گردید، این نتیجه به دست می آید که پاره های از روایاتی که به گونه های نگاه منفی، بدبینانه و خشونت آمیزی را علیه جنس زن القا میکنند، از جهت سند، دلالت یا از هر دو جهت ضعیف و مخدوش هستند و آنها نمیتوانند در برابر آیات و روایات قطعی که بر کرامت والای جنس زن و حقوق انسانی وی دلالت دارند، مقاومت کنند.

فهرست منابع

قرآن کریم

- ابوعلی فضل بن حسن بن طبرسی: «مجمع البیان»، چ بیروت، 1339.
- ابونصر محمد بن مسعود، عیاشی: «التفسیر»، مکتبة العلمیة الاسلامیة، تهران، چاپ اول، 1308.
- انصاری قرطبی، ابی عبدالله محمد بن احمد: «الجامع لأحكام القرآن» چ بیروت، 1405.
- بحرانی: «الحدائق الناضرة»، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، 1363.
- بحرانی، سید هاشم: «البرهان»، دارالکتب العلمیه، چ دوم.
- «تورات»

- حر عاملی، محمد بن حسن: «وسائل الشیعه»، موسسة آل البيت لأحياء التراث، چاپ اول، 1412.
- حویزی، شیخ عبدعلی بن جمعه: «نور الثقلین»، دارالکتب علمیه قم، چ دوم.

- رشيدرضا، محمد: « المنار»، انتشارات دارالمعرفة.
- سيدقطب: «فى ظلال القرآن»، دارالشروق، چ دهم، 1402.
- شهرستاني، محمد بن عبدالكريم: «الملل و النحل»، دارالسرور، بيروت، چاپ اول، 1368.
- صدوق: «من لا يحضره الفقيه»، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.
- صدوق: «الحضال»، منشورات جامعة المدرسين، قم، چاپ اول، 1403.
- طباطبائي، محمد حسين: «الميزان»، چاپ آخوندى، چ سوم، 1394.
- طباطبائي: «ظهور شيعه»، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، چاپ چهارم، 1371.
- طبرسي: «مجمعالبیان»، انتشارات فراهانی، 1351.
- عسكري، مرتضي: «معالم المدرسين»، مجمع العلمى الاسلامي، چاپ سوم، 1413.
- قرطبي: «تفسير قرطبي»، دراحياء التراث العربى، چاپ دوم، 1405.
- كلينى، يعقوب: «اصول كافى».
- مسلم بن حجاج نيشابوري: «صحيح مسلم»، دارالمعرفة، بيروت.
- مجلسى، محمدباقر: «بحارالانوار»، دراحياء التراث العربى، چاپ سوم، 1403.
- محدث نوري: «مستدرک الوسائل»، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، 1407.
- مطهرى، مرتضي: «مجموعه آثار»، انتشارات صدرا، چاپ دوم، 1420.
- : «معجم رجال الحديث»، دارالزهرا، بيروت، چ سوم، 1403.
- : «سنن ابى داود»، دارالحديث، چاپ اول، 1391..
- : «صحيح بخاري»، المكتبة العصرية، چاپ اول، 1417.
- : «الفروع من الكافي».